

موقعیت اجتماعی زنان در ایران

سرآغاز جنبش زن ایرانی برای دستیابی به حقوق خویش به انقلاب مشروطه بازمی‌گردد. تا آن زمان، زنان تجددطلب - که محدود و کم‌شمار بودند - در محافل و مجالس خود به بحث و بررسی درباره شرایط زندگی و موقعیت فردی و اجتماعی زن ایرانی در سنجش با زن اروپایی می‌پرداختند و اقدامات لازم برای تحول این وضعیت را مورد تأمل قرار می‌دادند. انقلاب مشروطه و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از آن موجب شد تا این گروه از زنان بتوانند از یکسو، مطالبات و هدف‌های خود را از محافل در بسته به صحنه جامعه بکشانند و برای دستیابی به آن بکوشند؛ از سوی دیگر، در پیوند با جنبش عمومی تلاش کنند تا آبخشور نابسامانی‌های جامعه ایران و راه برون‌رفت از آن را بیابند و چاره‌اندیشی‌هایشان را ارائه کنند.

صدیقه دولت‌آبادی (۱۲۶۱-۱۳۴۰ ه.ش) از زمره این زنان است. فعالیت برای احقاق حقوق زنان را از سال‌های پایانی سلطنت قاجارها آغاز کرد و در دوره پهلوی‌ها نیز در این زمینه فعال ماند. در طول نیم قرن فعالیت، نقش و تأثیر او در جنبش زن ایرانی بر یک منوال نبود و با فراز و نشیب‌هایی همراه شد. روزنامه *زبان زنان*، نه تنها در کارنامه دولت‌آبادی بلکه در جنبش زن ایرانی

از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است؛ زیرا، زن ایرانی برای نخستین بار توانست روزنامه سیاسی منتشر کند و از طریق آن مواضع و نظریات خود را برای سامان‌یابی و تحول جامعه ایران ارائه نماید. آنچه در پی می‌آید شرح این مواضع و نظریات است.

صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۳۳۷ هـ. ق. / ۱۹۱۹ م تقاضانامه انتشار جریده‌ای به نام «زبان زنان» را به وزارت معارف داد که در ۱۷ شعبان/ ۱۸ مه همان سال مجوز آن به عنوان مجله صادر شد؛^۱ اما دولت‌آبادی بی‌اعتنا به آن مجوز، *زبان زنان* را در چهار صفحه و به صورت روزنامه منتشر کرد. در آن زمان، سه سال از انتشار آخرین شماره روزنامه شکوفه می‌گذشت و در این مدت *زبان* تجدیدطلب ارگانی برای تبلیغ و ترویج نظریات و هدف‌های خود نداشتند. اگر چه *زبان زنان* می‌توانست این کمبود را جبران کند اما انتشار آن در اصفهان و دسترسی نداشتن به امکانات پایتخت موجب نگرانی فعالان حقوق زنان گردید. مضمون این نگرانی را می‌توان از نامه ممتازالدوله وزیر معارف وقت به صدیقه دولت‌آبادی دریافت. ممتازالدوله نوشت: «امتیاز مجله *زبان زنان* صادر و ارسال؛ ولی ناگزیرم تذکر بدهم چون اول نامه‌ای است که به نام زن منتشر می‌شود و اقدامات بانوان هر کشور ذی‌قیمت می‌باشد، اگر می‌توانید این طفل نوزاد را پایه‌دار کرده تا به حد رشد برسانید در انتشارش کوشش کنید والا این اقدام را به وقت موافق‌تری موکول و *زبان زنان* را در شهر آزادتری به چاپ برسانید؛ زیرا که ضرر یک قدم عقب افتادن بیش از دو قدم جلو رفتن است.»^۲ نگرانی ممتازالدوله بی‌پایه نبود؛ او به عنوان وزیر معارف از تلاش‌های ناکام دولت‌آبادی برای تأسیس دو دبستان دخترانه (ام‌المدارس و مکتبخانه شرعیات) در سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ هـ. ق. / ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ م و مخالفت قاطعانه سنت‌گرایان اصفهان که به تعطیلی آنها انجامید، آگاه بود.

علیرغم نگرانی‌هایی از این دست، دولت‌آبادی روزنامه *زبان زنان* را به مدت دو سال در اصفهان منتشر کرد. اولین شماره آن در ۲۰ شوال ۱۳۳۷ هـ. ق. / ۱۹ جولای ۱۹۱۹ م و آخرین شماره آن - شماره ۵۷ - در ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ هـ. ق. منتشر شد. در سال اول ماهی دو شماره و در سال دوم به صورت هفتگی انتشار یافت. این روزنامه برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات ایران محدودیت جنسی به جهت انتشار مقاله‌ها و مطالب قائل شد. در سرلوحه تمام شماره‌های *زبان زنان* تصریح شده بود: «تنها نوشته‌های دختران و زنان پذیرفته» می‌شود. هر گاه مقاله‌ای از مردان به این روزنامه می‌رسید، دولت‌آبادی ضمن اعلام دریافت آن تذکر می‌داد: «نگارش شما را چاپ نخواهیم کرد. البته در سرنوشت [سرلوحه] روزنامه *زبان زنان* خوانده‌اید که مطلق نوشته‌های زنان و دختران پذیرفته می‌شود نه از مردان».^۳ حتی برای اینکه مردی به نام زن مقاله یا مطلبی برای این روزنامه نفرستد، اعلام کرد: «خانم‌ها که مقالات و پاکت‌ها به امضاء محفوظ یا نشان اسم به اداره ما

می‌فرستند، محترماً خاطر نشان می‌کنم اگر میل به درج و یا جواب دارند باید خویشتن را معرفی نمایند.»^۴

در مورد پایبندی عملی صدیقه دولت‌آبادی به اجرای چنین محدودیتی اطلاع نداریم؛ اما می‌دانیم که در تاریخ مطبوعات اختصاصی زنان ایران، تنها نامه *بانوان* بود که آن هم چنین محدودیتی را رسماً اعلام کرد؛ گو اینکه عملاً نتوانست به آن پایبند باشد و در شماره اول آن (اول مرداد ۱۲۹۹) شعر «کفن سیاه» از میرزاده عشقی به چاپ رسید.

روزنامه *زبان زنان* در ابتدا مانند دیگر جراید اختصاصی زنان در آن دوره، به لزوم تحصیل دختران و ضرورت تأسیس مدرسه برای آنان و مباحث مربوط به حوزه خصوصی (مانند شرایط انتخاب همسر، روابط زن و شوهر، اصول خانه‌داری و ...) می‌پرداخت. مناسبات مردسالارانه و روابط سنتی را در این حوزه نقد و بررسی می‌کرد و می‌کوشید طرحی نو برای تحول آن ارائه کند. اما دولت‌آبادی این را کافی نمی‌دانست؛ او معتقد بود بین حوزه‌های خصوصی و عمومی، یعنی بین امکان شهروندی و مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه با برخوردار بودن زن و مرد از حقوق یکسان در محیط خانواده ارتباط بنیادین وجود دارد و احقاق حقوق زنان در خانواده و جامعه به هم وابسته است. از این رو، خواستار مشارکت زنان در زندگی سیاسی کشور بود و *زبان زنان* را امکانی برای تحقق آن می‌دانست. اما در آن زمان دستیابی به چنین هدفی بسیار بعید می‌نمود؛ زیرا از دور اول مجلس شورای ملی به بعد که امکان مشارکت عمومی در قدرت سیاسی فراهم شد، هر گاه زنان تجددطلب درصدد برآمدند تا شکل سیاسی مستقل خود را ایجاد کنند یا در امور سیاسی به رأی و صلاحدید خود مشارکت نمایند با واکنش سریع و قاطعانه مجلس شورای ملی یا وزارت معارف مواجه شدند. حتی در سال ۱۳۳۱ ه. ق. / ۱۹۱۳ م روزنامه *شکوفه* تنها به این دلیل که از بین کاندیداهای نمایندگی دوره سوم مجلس شورا عده‌ای را به عنوان منتخبین خود برگزید و از مردان خواست که به آنان رأی بدهند، از سوی وزارت معارف چند روزی توقیف شد.^۵ علاوه بر چنین پیشنهادی، دولت‌آبادی در هنگام تقاضای امتیاز *زبان زنان* ملتزم شده بود که راه و روش این مجله صرفاً «آگاهی زنان بر وظایف مشروعه خود و نشر آثار ادبی و اخلاقی در میان ایشان» باشد.^۶ علیرغم تفسیرپذیر بودن «وظایف مشروعه»، چنین راه و روشی از نظر وزارت معارف به معنای غیرسیاسی بودن *زبان زنان* بود. اما دولت‌آبادی این بار نیز بدون اعتنا به موانع و محدودیت‌ها، روزنامه *زبان زنان* را به تدریج به ارگان سیاسی زنان تجددطلب تبدیل کرد. احتمالاً برای چنین اقدام جسورانه و بی‌سابقه‌ای، صدیقه دولت‌آبادی از نفوذ برادرانش (خصوصاً میرزا یحیی) استفاده

کرده است. آنچه این حدس را تقویت می‌کند مماشات و تساهل دور از انتظار وزارت معارف است که در برابر این تغییر روش و تداوم آن واکنشی از خود نشان نداد.

زبان زنان در شرایطی تغییر راه و روش داد که بحران همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی کشور را فرا گرفته بود؛ معضل بی‌پولی و تهی بودن خزانه، بنیه مالی دولت را به صورتی فرسوده و ناتوان کرده بود که با اعلام ورشکستگی فاصله‌ای نداشت. علاوه بر این، دولت مرکزی اقتدار خود را از دست داده بود و احکام و فرامین آن فراتر از دروازه‌های تهران چندان معتبر نبود. گروه‌های ایلی و محلی در مناطق مختلف سربرآورده و کشور را با ناامنی و خطر از هم گسیختگی روبرو کرده بودند. کانون‌های انقلابی در گیلان و سپس در تبریز پدید آمده بود که دولت مرکزی را در خدمت منافع ملی نمی‌دانستند و ضمن به چالش طلبیدن آن، خواستار انجام تحول اساسی در کشور بودند. رهبران توانمند احزاب سیاسی عمدتاً در تبعید به سر می‌بردند و فعالان سیاسی یا منفعل و نظاره‌گر اوضاع بودند یا بی‌اعتبار شده و کارآیی خود را از دست داده بودند. به لحاظ خارجی نیز دولت انگلستان تلاش می‌کرد از غیبت روسیه در صحنه سیاسی ایران (به علت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و جنگ داخلی) استفاده کرده و بر سراسر ایران مسلط شود.

صدیقه دولت‌آبادی در برخورد با این وضعیت پیش از هر چیز به استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌اندیشید. او خطاب به فعالان سیاسی کشور می‌نوشت: «ما وقتی می‌توانیم کار بکنیم که در دامن استقلال و ارتقاء وطن نشسته باشیم، ورنه اگر خدای نکرده اصل نباشد در فرع با کدام جان و دل [می‌]توان دامن خدمات را به کمر زد و کار کرد.»^۷ دولت‌آبادی که بنیان اندیشه سیاسی و اجتماعی او مبتنی بر ناسیونالیسم و احقاق حقوق زنان بود، مشی سیاسی روزنامه زبان زنان را به نحوی تعیین کرد که در خدمت این وظیفه باشد. او در این باره می‌نوشت: «روزنامه زبان زنان از هیچکس ملاحظه ندارد و تنها برای منافع ایران و ایرانیان و سعادت اجتماعی و ترقی عالم زنان قیام کرده و با پول خود و فکر آزاد خویش به امید یکتا پروردگار روی پاهای خویشان استوار است... در مرام خود آنچه را علیه ایران دیده، بد می‌گوئیم و آنچه را بر منافع وطن دیده، خوب می‌خوانیم.»^۸

دولت‌آبادی برای سامان‌یابی جامعه ایران و عبور آن از بحران دو راه‌حل کوتاه‌مدت و درازمدت مدنظر داشت. در طرح کوتاه‌مدت، «بهترین چاره رستگاری احوال عمومی ایران [را] اتحاد و اتفاق همه آزادخواهان» می‌دانست و در توضیح چگونگی آن پیشنهاد می‌کرد: «هر جمعیتی می‌تواند در حزب خود بماند و پیرو مرام خود باشد، ولی به واسطه یک مجلس اتحاد و اتفاق که نمایندگان مساوی هر حزب و جمعیت در آن عضویت داشته باشند در مسائل ترقی و تکامل آزادی و منافع ایران و رستگاری وطن متحدالافکار و متفق‌النقشه کار کنند تا کامیابی حاصل گردد. ما

امیدواریم برادران وطنی ما ندای صادقانهٔ ما را به حُب وطن شنیده و برای حفظ ناموس ایران تا دنیا و حوادث آن باد اقبال را به درفش می‌وزاند. متحداً و متفقاً کار کنند و مانند این همه سال‌های گذشته منافع وطن را زیر پای قهر و غضب یکدیگر نریخته و بیش از این ایرانی و ایران محل استفاده آزمندان نشود.^{۱۰} اما دولت‌آبادی مانند بسیاری از آزادیخواهان آن دوره دارای پلاتفرم عملی برای اتحاد احزاب و فعالان سیاسی کشور نبود. وی که به این نقض اساسی طرح کوتاه‌مدت خود آگاه بود، وظیفه‌اش را در این می‌دید که نسبت به شرایط خطرناک کشور هشدار بدهد و از زن و مرد بخواهد «...آنی از اندیشهٔ وطن غفلت نکرده و آنچه که سبب دوام حیات ایران و علو استقلال وطن و آزادی و ترقی پیشرفت کشور و کشوریان است بیباکانه بگویند و بنویسند...»^{۱۱} علاوه بر این تلاش می‌کرد با ارائه جمع‌بندی از تحولات جهانی و منطقه‌ای به شناخت هر چه بیشتر خوانندگان زبان زنان و احیاناً فعالان سیاسی کشور کمک کند و آنان را متوجه امکاناتی که در اختیار ایران قرار گرفته است، بنماید. دولت‌آبادی در این باره توضیح می‌داد که شرایط جهانی و منطقه‌ای پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن دولت بلشویکی در روسیه به نفع ایران تغییر کرده است؛ زیرا تا پیش از این ایران در میان «دو سنگ آسیا» یعنی روسیه و انگلستان گرفتار شده بود. اما «از وقتی که روسیه استبدادی و امپراطوری زیر و رو شده و بخصوص که دولت بلشویکی جانشین آن گردیده آن سنگ آسیای رویی از روی ایران برداشته شده» است.^{۱۱} ایران می‌تواند از این دگرگونی استفاده کند و در راه ترقی و سعادت خود گام بردارد.^{۱۲}



او معتقد بود که در بین رجال سیاسی ایران برخی متوجه تحول شرایط جهانی نشده‌اند و «هنوز کسانی هستند که تصور می‌کنند دنیا به آنها اجازه خواهد داد که مانند پیش از جنگ بین‌المللی هر چه می‌خواهند بکنند باز توانند کرد و در ذلت نوع خود فشار به ناتوانان و زورگویی به بی‌پولان و لخت کردن رنجبران و کارگران باز خواهند توانست فرمانفرمایی کرد.» در توضیح ماهیت آنان می‌نوشت: «... اینها مستبدینی هستند که هر آزادیخواهی آنها را می‌شناسد و اینها هیچ راهی در بقای خودشان بجز خرابی اوضاع و ویرانی مملکت و بر بادی نظامات و ضعف مشروطیت ندارند و همین‌ها هستند که برای نگهداری خودشان و دارایی‌های خویشان که می‌دانند خودشان و یا اجداد آنها به زور از مردم گرفتند تکیه به زورمندان دیگر نموده و بلکه اسباب و عملیاتی را می‌چینند که در سایه آن عملیات، آزادی را ناتوان و استبداد را قوی سازند.»^{۱۳} علیرغم این توضیحات، دولت آبادی برنامه‌ای برای غلبه آزادیخواهان بر این گروه از رجال که در قدرت بودند، نداشت و به شعارهایی از این دست بسنده می‌کرد که: «دنیای آزاد ایران، بیشتر به آنان وقت نخواهد داد که آزادی را پشت پا بزنند؛ نه، باید بدانند که زنجیرها و استبداد در هر جا پاره‌پاره شده است.»^{۱۴} به واقع این قبیل نتیجه‌گیری‌ها پیش از آنکه بیانگر طرح و برنامه‌اندیشیده شده و عملی باشد، تکرار شعارهای بلشویکی بود که در آن زمان به تدریج در ایران مطرح می‌شد و پشتوانه‌ای هم نداشت.

دولت‌آبادی که در آن مقطع تحت تأثیر سوسیال دموکراسی قرار گرفته بود، در تحلیل علل تداوم نابسامانی‌های جامعه ایران پس از انقلاب مشروطه به این نتیجه رسید که این جامعه دستخوش امیال و منافع «ملاکین و اعیان» است و آنان در برابر اجرای قانون اساسی مشروطه ایستادگی کرده و تلاش می‌کنند از طریق در اختیار گرفتن مجلس شورا، قوانین را به نفع خود وضع کنند؛ زیرا «همه چیز دارند و برای نگهداری آنها ناچار هستند قوانینی وضع کنند که اعتبار و اقتدار آنها زیادتر و محکم‌تر باشد و بدیهی است که هر چه رأی بدهند و هر قانونی را وضع بکنند ناچار باید در ضرر ملت باشد. به عقیده ما به همین جهت است که در مدت چهارده سال، لذت مشروطه را ملت ندیده است.»^{۱۵} طرح درازمدت دولت‌آبادی برای نوسازی جامعه ایران به منظور پایان دادن به این وضعیت بود. وی برخلاف اکثر سوسیال دموکرات‌های ایرانی که به بلشویسم گرایش یافته بودند، خواستار انقلاب اجتماعی نبود؛ بلکه راه‌حل را در تحول تدریجی و مسالمت‌آمیز از طریق گسترش آگاهی در بین توده مردم و پیروزی در انتخابات مجلس شورای ملی می‌دانست.^{۱۶} بر اساس این طرح، «ملت» یعنی «رنجبر (زارع)، کارگر، کاسب، صنعتکار، بازاری فقیر و بیچاره» باید نمایندگان خود را به مجلس شورا بفرستند تا این نمایندگان از طریق «قوانین‌گذاری و نقشه‌کشی ... وسایل آسایش و تحصیل و زندگانی ملت و کودکان آن فراهم گردد و توده جمعیت یعنی ملت،

ترقی بکنند»^{۱۷} برای این منظور، لازم می‌دانست که برخی برنامه‌های سوسیال دموکراتیک مانند اصلاحات ارضی^{۱۸}، تأسیس مدارس به ویژه مدارس ابتدایی و متوسطه دخترانه و اکابر برای زنان و مردان،^{۱۹} مشارکت زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی و ... در ایران متحقق شود.

صدیقه دولت‌آبادی مشارکت زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی را «حق طبیعی» زنان و احقاق آن را ضرورتی جهانی و ملی می‌دانست. او توضیح می‌داد «دوره ما دوره‌ای است که گیتی رو به ترقی و ابناء بشر در تعالی سیر می‌کنند. اهالی هر کشوری برای بلند کردن نام و مقام کشور و قوت خود از فراگرفتن علم و دانش دقیقه‌[ای] فوت وقت نمی‌کنند. زن و مرد ممالک زنده دنیا خود را در این تکلیف علی‌السویه مشغول می‌دانند.»^{۲۰} بنابراین، زنان و مردان ایرانی باید به روند تحولات جهانی و ضرورت‌های حاصل از آن توجه کنند و برای احقاق حقوق زنان بکوشند. او تأکید می‌کرد که مردان ما باید بدانند «زن و مرد در عالم بشریت دارای یک حق [هستند] و نباید ذره [ای] حقوق بشر تلف شود؛ و نیز بدانند امروز دیگر روزی نیست که طبیعت بگذارد زنان در زیر بار حق ساکت بمانند و چون دست طبیعت برای پرورش و پس گرفتن حقوق تلف‌شده آنان آستین بالا زده و ممکن نیست مدار عالم بدون شرکت زن و مرد با هم به محور نیکی گردش کنند.»^{۲۱} دولت‌آبادی احقاق حقوق زنان را نه فقط وظیفه‌ای اخلاقی و انسان‌دوستانه بلکه ضرورتی ملی می‌دانست و توضیح می‌داد: «هر کدام از ملل که این نکته مهم را زودتر درک کرده و تساوی حقوق نسوان را منظور داشته و اسباب ترقی آنان را فراهم کردند گوی سبقت ربوده و به سعادت نائل شدند؛ اما ملتی که خمودی زنان را (دانسته یا ندانسته) امتداد داده و ذلت آنان را پسندید، جز پستی عمومی و فساد اخلاقی زنان نتیجه نگرفت»^{۲۲} و علاوه بر آن جامعه نیز دچار ضعف و زوال گردید. چنان که «شالوده» ضعف و عقب‌ماندگی ایران «از زمانی ریخته می‌شود که زن‌های ایرانی در وادی نیستی رهسپار شده‌اند.»^{۲۳} دولت‌آبادی در تحلیل موقعیت زن در جامعه ایران به صراحت اعلام می‌کرد «ما حقوق داریم و مردان ما تلف می‌کنند». به منظور تحول در این وضعیت و قرارگرفتن ایران در روند تحول جهانی، وظایفی برای زنان و مردان قائل بود. بر مردان واجب است که اول رعایت تساوی حقوق حقّه زنان را بکنند و بعد به توسعه «معارف و بیداری و آگاهی زنان بکوشند». زنان هم باید با فراگرفتن علم و دانش، «شرافت، نجابت، عصمت، عفت (که فقط در سایه همین مقامات عالیات می‌توانیم اقدامات ترقیخواهانه برای نجات وطن و نوع خود بکنیم) را پیشه خود کرده و مخصوصاً با مردان چنان رفتار کنند که معنی زندگی اشتراکی را به آنها از عمل بفهمانند، تا رفته رفته ترس و واهمه مردان از لفظ تساوی حقوق زن و مرد برطرف شده و اقرار کنند که در حقیقت نوع زن و مرد به منزله دو چرخ گردونه مدار عالم و زندگانی شرافتمندانه اجتماعی هستند.»^{۲۴} دولت‌آبادی اعتقاد

داشت که پس از انقلاب مشروطه، گروهی از مردان ایرانی متحول شده‌اند. اگر در گذشته مردان «زنان را وادار کرده بودند بپندارند ایشان را با علم، تربیت، تمدن، اطلاعات به امور کشوری و ملی هیچ راه آشنایی نیست ... امروز برخلاف پیش، مردمان حساس پیدا شده و فهمیدند که آن راه خطا بوده و تربیت زنان مدخلیت تام در انقلاب اوضاع ایران و ایرانیان دارد.»^{۲۵} اما این به معنای آن نبود که مشروطه‌خواهان حقوق اجتماعی زنان را به رسمیت شناخته باشند. نه تنها چنین نبود بلکه در نظامنامه انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی و قانون انتخابات مصوب دوره دوم آن مجلس، زنان از حق رأی (انتخاب کردن) محروم گردیدند. دولت‌آبادی این محرومیت را اهانت به زنان و حاصل ناآگاهی مردان و تحت تأثیر ملاکین و اعیان قرار گرفتن آنان می‌دانست. او در ۲۰ رجب ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۹ آوریل ۱۹۲۰ م به مناسبت برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی در مطلبی با عنوان «قلم در دست مردان بود» معترضانه نوشت: «ما خیلی افسوس داریم که برادران ما وقتی قانون انتخابات مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی را می‌نوشتند برای این که ما زنان حق رأی نداشته باشیم و شرکت نجویم، ما را در ردیف قاتل‌ها، مجانین، ورشکستگان نوشتند. اگر اندکی به دقت نظر می‌کردند گمان می‌رود که تصدیق می‌کردند که ما زنان بی‌حق، هرگز مانند آن برادران باحق در انتخابات پازلان و غیره، مستبدین، ملاکین (ارباب خود و یا پادشاه کوچک) را برای تعالی و سعادت ملت رنجبر، کارگران و پیشرفت آزادی انتخاب نمی‌کردیم.»^{۲۶} با این حال، دولت‌آبادی بر این باور بود که ایران میهن همه ما، خواه زن و خواه مرد، می‌باشد. بنابراین «حب وطن و آزادی ایران» ما را موظف می‌کند از «اندیشه وطن غفلت نکرده» و علیرغم تمام موانع و محرومیت‌ها در جهت اعتلای آن بکوشیم.^{۲۷}

کارزار مربوط به قرارداد ۱۹۱۹، فرصتی بود تا دولت‌آبادی بتواند پایبندی خود را به این وظیفه آشکار کند؛ همچنین روزنامه *زبان زنان* به عنوان ارگان سیاسی زنان آزادیخواه و وطن‌دوست لزوم مشارکت زنان در زندگی سیاسی کشور را اثبات نماید. دولت‌آبادی زمانی به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله - کاکس برخاست که مخالفت با این قرارداد و شخص وثوق‌الدوله ابعاد ملی به خود گرفته بود و وثوق‌الدوله به ناچار از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. تا آن زمان، روزنامه *زبان زنان* به کنایه و تعریض از وثوق‌الدوله انتقاد می‌کرد و با کانون‌های انقلابی در گیلان و تبریز موافقت نشان می‌داد.^{۲۸} احتمالاً دولت‌آبادی در ابتدا چندان متوجه ابعاد و نتایج این قرارداد نبود و یا (چنان که در ادامه خواهیم دید) آن را به عنوان ضرورتی هر چند ناگوار اما گریزناپذیر برای تداوم حیات ایران پذیرفته بود. از این رو، پس از اعلام کناره‌گیری وثوق‌الدوله (۴ تیر ۱۲۹۹) انتقادهای روزنامه *زبان زنان* نسبت به او متوجه نتایج حکومت نظامی در تهران و اختناق در کشور، بازداشت و تبعید

فعالان سیاسی، سانسور مطبوعات و ... می‌شد؛ اما هنگامی که از مفاد یادداشت ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی به ایران (که وثوق‌الدوله آن را اعلام نکرده بود) آگاه شد موضع خود را کاملاً تغییر داد. در این یادداشت دولت بلشویکی اعلام می‌کرد که از تمام بدهی‌های پیشین ایران به روسیه تزاری و همچنین همه امتیازات، کاپیتولاسیون، بانک استقراضی روس و امتیاز خط آهن چشم‌پوشی می‌کند.

صدیقه دولت‌آبادی درباره اهمیت این اقدام دولت شوروی و تأثیر آن بر موقعیت فعلی و آینده ایران، نوشت: «عزت وطن ما با بخت بلند خود به حکم سیاسی جهان باید برخیزد و خداوند یگانه رستگاری ابدی ما را با اسباب گیتی چنین فراهم می‌کند که دولت کبیره روسیه، امپراطوری دیروز که در هم شکننده ما بود چنان واژگون بشود که این همسایه زبردست ما تغییر رژیم داده و با آزادترین مرام قیام بکند و برای پوزش ستم‌های گذشته که به ما وارد آورده تا این درجه درفش اقبال ایران را بلند بخواهد که از همه امتیازات جزء و کل صرف‌نظر بکند و همه دارایی خود را که در ایران داشته به ما ببخشد و از همین جهت یکباره ایران تازه می‌شود و باز می‌تواند بر تازه‌تری خود بیفزاید.»^{۲۹} اما دولت وثوق‌الدوله که باید حافظ استقلال و منافع ایران باشد به جای اینکه مفاد این مراسم را اعلام کند تا ایرانیان با اطلاع از تحول دولت روسیه و تغییر سیاست آن کشور در ایران، در جهت ترقی و پیشرفت کشور اقدام کنند، آن را از مردم و فعالان سیاسی کشور پنهان کرده است؛ «نه تنها دولت وثوق‌الدوله از این مسئله، ایرانی را آگاه نساخته بلکه طوری پوشیده داشته است و افکار ملت را به شکنجه و بیچارگی گرفته و اذهان را از بخت ایران مأیوس کرده بود که در قرارداد ایران و انگلیس، بیشتری - حتی از آزادگان - گمان می‌کردند که وثوق‌الدوله یک مرد شجاع سیاسی است که میزان بدبختی کشور را چنان تند و تیز دیده که با یک چنین قراردادی، به قول عوام ضرر را از هر جا بگیرد نفع است، ایران را تا این حالت محفوظ خواسته است.»^{۳۰} او وثوق‌الدوله را به «خیانت» متهم می‌کرد و خواستار مجازات او شد.^{۳۱}

پس از انتشار این مقاله، دولت‌آبادی بخش عمده‌ای از روزنامه *زبان زنان* را به نقد و بررسی قرارداد ۱۹۱۹ و سیاست منطقه‌ای دولت انگلستان اختصاص داد. *زبان زنان* در ریشه‌یابی علل انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ توضیح می‌داد که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و خارج شدن روسیه از جنگ جهانی، سیاست شرقی انگلستان تغییر کرد: «انگلیس در نقشه صلح با عثمانی، مملکت وی را به پادشاهی‌های عربی تحت الحمایه تقسیم کرد که میان عثمانی و ایرانی در آینده مقطوع باشد و از طرف دیگر به قفقاز لشکر کشید که راه روسیه سد شود. در این موقع از علائم چنین فهمیده می‌شود که انگلیس (معتقد به زمین فاصله ایران) از سرکوبی حریف دیرینه خود، [یعنی] روس استفاده کرده و نقشه اساسی‌تری را برای خود به نظر آورد یعنی به واسطه استقلال دول قفقاز همچنان بر پا داشتن بخارا و

ترکستان و آزادی بندر باطوم، ایران و افغان را ضمیمه هندوستان نماید و زمین فاصله آینده در میان متصرفات خود و روس و یا آلمان (متحد روسیه) همان قفقاز و ترکستان و بخارا و دریای سیاه و بندر اسلامبول و باب‌های داردانل و بوسفور را قرار بدهد.» اما این سیاست به دلیل پیروزی بلشویک‌ها در جنگ داخلی، استقامت ملیون عثمانی، شورش افغان‌ها و ... ناکام ماند و دولت انگلستان را به چاره‌اندیشی وادار کرد. از این رو «... قبل از اینکه سپاهیان خود را از قفقاز پس بکشند، وثوق‌الدوله را به امضاء قرارداد نهم اوت [۱۹۱۹] دعوت کرد.» زیرا دولت انگلستان «دوباره به فاصله قرار دادن ایران عقیده پیدا کرده بود ولی مفیدتر از پیش برای خود. مهمترین فایده اینکه به وسیله مستشاران می‌خواست در مالیه و قشون ایران دست داشته باشد و زمین ایران را با پول ایران و آدم ایران قلعه دفاع هند بسازد.»^{۳۲}

دولت‌آبادی با این پیش‌فرض که دولت شوروی استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم می‌داند، لزوم نیروی متعادل‌کننده‌ای به نام انگلستان در ایران را رد می‌کرد و بر این اساس می‌نوشت «دیگر بستن یک قرارداد تازه با انگلستان معنی نخواهد داشت و آن هم یک چنین قراردادی»^{۳۳} در انتقاد از مواد قرارداد ۱۹۱۹ می‌نوشت: «لرد کرزن می‌گوید که به وسیله قرارداد تمامیت مملکت ایران تأمین گردد. مثل اینکه ما با انگلستان تمامیت ایران را بیع شرط کرده بودیم. باز در جای دیگر می‌گوید اگر ایرانیان مساعدت و مشورت انگلستان را نپذیرند، خودشان (یعنی ما) مسئولند. معنی این جملات چه باید باشد؟ یعنی اگر ما قرارداد وثوق‌الدوله با سر پرسی کاکس را قبول نکنیم، اگر ما اختیار مالیه و قشون ایران را به انگلیس ندهیم، اگر ما برای دفاع [از] هندوستان در سرزمین ایران با روس‌ها، با قفقازی‌ها، با ترک‌ها، با اعراب و شاید فردا با آلمان‌ها و یا دیگران نجنگیم و کشته نشویم و ایران را ویران نکنیم، تمامیت ایران سکنه پیدا می‌کند؟»^{۳۴} دولت‌آبادی تأکید می‌کرد که ایران از منافع خود دفاع خواهد کرد و به آلت دست دولت انگلستان تبدیل نخواهد شد:

مواضع سیاسی و اجتماعی روزنامه *زبان زنان* و نفوذ مخالفان آن در اصفهان موجب شد تا آنان اقداماتی به عمل آورند که دولت‌آبادی و روزنامه او را ساکت کنند. از جمله این اقدامات، حمله و سنگ‌باران کردن خانه مسکونی و دفتر روزنامه *زبان زنان* بود. این حملات از ماه شعبان ۱۳۳۸ هـ. ق. آغاز شد و تا محرم ۱۳۳۹ هـ. ق. به تناوب ادامه یافت. صدیقه دولت‌آبادی گزارش مشروحی از این حملات را در چند شماره از *زبان زنان* انتشار داد و در تحلیل انگیزه مهاجمان نوشت: «چنانچه سابقاً گفتیم، یکی از راه‌هایی که اسباب بیداری ملت پاکدامن ایران را فراهم می‌سازد، نطق و نگارش وطن‌پرستان واقعی مملکت است. بیداری قوم نیز افزار محافظه استقلال وطن می‌باشد. سه گروه یعنی

مستبدین و دزدان و دشمنان ایران [بر] یک روش هستند. البته مستبدین بر ضد آزادیخواهان و دزدان بر علیه پاکان و دشمنان به نابودی وطن پرستان کوشش دارند. یقیناً این سه جمعیت از حیث زور، پول و میادین کار قوی و توانا می‌باشند. بزرگترین کوشش اینان عوام‌فریبی است و همیشه سعی دارند که عوام چشم و گوش بسته بمانند و افکار سران ملت، آزادیخواهان و وطن پرستان نه از راه نگارش و نه از طریق نطق میدان پیدا نکنند و همیشه در رعب و فشار، خفه و خاموش افتاده باشند تا خودشان توانسته باشند که ناحق را حق جلوه دهند. از روز طلوع زبان زنان ما حس کردیم که آنتریک اشخاص سه گروه فوق‌الذکر بر ضد ما آغاز شده و هر چه از عمر زبان زنان گذشت، همان اندازه اعمال دشمنان ایران بر ضد ما زیادتر گردید.^{۲۵}

صدیقه دولت‌آبادی اگر چه برای تأمین امنیت خود و همکارانش اقداماتی مانند تغییر دفتر مجله، استفاده از ماموران نظمیه و ... به عمل آورد، اما در مواضع خود تغییری نداد. دولت‌آبادی مقابله‌جویانه خطاب به دشمنان و مخالفان روزنامه زبان زنان نوشت: «هنوز دزدان و دشمنان گرفتار نشده‌اند و ما در این خانه هنوز با پاسبانی پاسبانان زندگی می‌کنیم. می‌دانیم دامن کار دانش به کم‌زدن، راستگویی، آزادی‌پزوهی و ایران‌پرستی دشواری بسیار دارد و باید در برابر دروغ‌گویان، تاریک‌منشان، آزادی‌شکنان و دشمنان ایران ایستادگی کرد و جان‌بازی نمود و ما هم چنانچه نوشتیم تا جان داریم ایستادگی خواهیم کرد و کشته شدن در راه دانش، راستگویی، آزادی‌پزوهی و ایران‌پرستی را سرافرازی خود می‌دانیم و به امید خدا کار خواهیم کرد.»^{۲۶}

کتاب و ۶۱

جبهت انوار و نظاره
شماره ۱
نور ۱۳۰۶

زبان زنان

بزرگترین کوشش اینان عوام‌فریبی است و همیشه سعی دارند که عوام چشم و گوش بسته بمانند و افکار سران ملت، آزادیخواهان و وطن پرستان نه از راه نگارش و نه از طریق نطق میدان پیدا نکنند و همیشه در رعب و فشار، خفه و خاموش افتاده باشند تا خودشان توانسته باشند که ناحق را حق جلوه دهند. از روز طلوع زبان زنان ما حس کردیم که آنتریک اشخاص سه گروه فوق‌الذکر بر ضد ما آغاز شده و هر چه از عمر زبان زنان گذشت، همان اندازه اعمال دشمنان ایران بر ضد ما زیادتر گردید.

صدیقه دولت‌آبادی اگر چه برای تأمین امنیت خود و همکارانش اقداماتی مانند تغییر دفتر مجله، استفاده از ماموران نظمیه و ... به عمل آورد، اما در مواضع خود تغییری نداد. دولت‌آبادی مقابله‌جویانه خطاب به دشمنان و مخالفان روزنامه زبان زنان نوشت: «هنوز دزدان و دشمنان گرفتار نشده‌اند و ما در این خانه هنوز با پاسبانی پاسبانان زندگی می‌کنیم. می‌دانیم دامن کار دانش به کم‌زدن، راستگویی، آزادی‌پزوهی و ایران‌پرستی دشواری بسیار دارد و باید در برابر دروغ‌گویان، تاریک‌منشان، آزادی‌شکنان و دشمنان ایران ایستادگی کرد و جان‌بازی نمود و ما هم چنانچه نوشتیم تا جان داریم ایستادگی خواهیم کرد و کشته شدن در راه دانش، راستگویی، آزادی‌پزوهی و ایران‌پرستی را سرافرازی خود می‌دانیم و به امید خدا کار خواهیم کرد.»

حمله به دفتر روزنامه *زبان زنان* و خانه صدیقه دولت آبادی، هر چند با اعتراض برخی روزنامه‌ها رو به‌رو شد، اما علیرغم پیگیری‌های دولت آبادی به نتیجه نرسید و عاملان و محرکان آن رسماً معرفی نشدند. سال‌ها بعد، صدیقه دولت آبادی طی سخنرانی رادیویی کانون بانوان (دی ۱۳۳۰) مدعی شد که تمام این حرکات به علت مخالفت *زبان زنان* با قرارداد ۱۹۱۹ بوده است و عده‌ای به تحریک کنسول دولت انگلستان در اصفهان به دفتر روزنامه و خانه دولت آبادی حمله کرده‌اند. او گفت در یکی از این حمله‌ها «با جدیت شهربانی سه نفر دستگیر شدند که یکی از آنها نوکر شخصی کنسول اصفهان بود و بعد از چند ساعت رسماً آن سه نفر را از قنصلگری اصفهان خواستند و نظمیه آنها را با قید این که نگذارند از قنصلخانه خارج شوند، تسلیم قنصلگری داد.»^{۳۷}

علیرغم اقدامات مخالفان، دولت آبادی در موضع روزنامه *زبان زنان* نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ و مداخله جوی انگلستان در ایران تغییری نداد؛ در نتیجه به دستور سپهدار تنکابنی، نخست‌وزیر وقت، توقیف شد. بهانه آن مقاله‌ای با عنوان «مجلس عالی بادگیر» بود که در شماره ۵۵ روزنامه *زبان زنان* به چاپ رسید. مجلس موردنظر این مقاله، جلسه‌ای بود که در ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ هـ.ق. ۲۸/ نوامبر ۱۹۲۰ م به دعوت احمد شاه با حضور حدود بیست نفر از رجال، وزراء، نمایندگان مجلس چهارم و تنی چند از علما تشکیل شد. هدف این جلسه آن بود که پاسخ لازم به یادداشت شدیدالحن سفارت انگلیس داده شود. در این یادداشت از دولت ایران خواسته شده بود: به دلیل خطراتی که از جانب ارتش سرخ متوجه ایران است، لازم می‌باشد که قرارداد ۱۹۱۹ به تصویب مجلس شورای ملی برسد. اگر چنین شود، دولت انگلستان آمادگی دارد که پول و اسلحه لازم در اختیار دولت ایران قرار دهد تا با بلشویک‌ها بجنگد؛ قوای قزاق و بریگاد مرکزی تحت فرماندهی و نظارت مأموران انگلیسی قرار گیرد تا در جبهه گیلان با بلشویک‌ها بجنگند. در ضمن اعلام شده بود که اگر قرارداد و این یادداشت پذیرفته و اجرا نشود، دولت انگلستان روابط سیاسی خود را با دولت ایران قطع خواهد کرد.^{۳۸}

گروهی از رجال حاضر در جلسه طی بیانیهای اظهار داشتند «چون ایران از اول جنگ بیطرف مانده، از این به بعد بیطرفی خود را کاملاً محفوظ بدارد» و در جنگ انگلستان یا بلشویک‌ها مداخله نکند. اما بیشتر افراد بر این نظر بودند که «رسیدگی و حل این گونه معضلات از وظایف مجلس شورای ملی می‌باشد» و باید به مجلس چهارم که در شرف تشکیل است واگذار شود. در نهایت این جلسه بدون نتیجه خاتمه یافت، زیرا یحیی دولت آبادی در نطق خویش اظهار داشته بودند که باید به اعتبارنامه و کلاء مجلس رسیدگی شود. انتخابات به آزادی عمل نیامده است که با این ترتیب

مجلس شورا بتواند با چنین اعضاء رسمیت بگیرد.» سخنان یحیی دولت‌آبادی موجب شد «بعضی‌ها (گویا وکلاء) قهر کرده و مجلس بهم خورد.»^{۳۹}

صدیقه دولت‌آبادی در مقاله «مجلس عالی بادگیر»، ضمن ارائه گزارش مختصری از آن جلسه، مواضع برادر خود میرزا یحیی را - البته بدون نام بردن از او - تکرار کرد. صدیقه، صحت و درستی انتخابات دوره چهارم مجلس شورا را رد کرد و به صراحت نوشت که این وکلاء، نمایندگان مردم نیستند، چنین مجلسی رسمیت ندارد و نمی‌تواند «در امور ملک و ملت ایران» مداخله کند. ملت باید آزادانه نمایندگان خود را برگزیند والا «نه همین که در عمارت بهارستان هر کسی به نام اعضاء آن جمع شد می‌تواند که از طرف اهالی مملکت در سرنوشت کشور و ملت دخالت نماید.» در مورد یادداشت سفارت انگلستان، دولت‌آبادی با این توضیح که «دنیای امروز به هر قوم و به هر جمعیتی و به هر سرزمینی حق حیات و آزادی داده است. آیا ما و یک مملکت و دولت چند هزار ساله کهن باید این قدر نادان باشیم که در یک چنین روزهایی، نواقص خود را بشخصه اصلاح نکنیم و از یک چاله درآمده و به سیاه چاه عمیق درافتیم؟! دیپلماسی انگلیس از جان ملک و ملت ایران چه می‌خواهد؟» به صراحت اعلام می‌کرد «حالا که دیپلمات‌های بریتانیای بزرگ فهمیدند که نمی‌توانند قرارداد سرپرسی کاکس و وثوق‌الدوله را به جایی برسانند، فزاق و گارد را می‌خواهند!»^{۴۰} ناگفته نماند که دو ماه بعد از انتشار این مقاله، در سوم اسفند ۱۲۹۹ قوای قزاق کودتا کرد و درستی نگرانی‌های صدیقه دولت‌آبادی را اثبات نمود.

علاوه بر تحلیل و موضع‌گیری سیاسی، نکته حائز اهمیت در این مقاله افزایش تمایلات دولت‌آبادی به سوسیال دموکراسی است. چنان‌که پیش از این اشاره شد، در برخی از مقاله‌ها و اخبار روزنامه *زبان زنان*، دولت‌آبادی پنهان و آشکار از سوسیالیسم و در مواردی از دولت شوروی جانبداری می‌کرد. با این حال به موقعیت خود و نیرومندی سنت‌گرایان نیز توجه داشت. او تظاهر می‌کرد که دل‌بسته این مرام نیست و اطلاع‌جندانی از آن هم ندارد. اما در این مقاله، به یکباره ملاحظات را کنار گذاشت و علاوه بر اینکه «هم مسلکان» سوسیالیست انگلیسی را مخاطب قرار داد که «سعی کنید ملت آزاد و مملکت آزاد ایران را از فشار دیپلماسی لندن رهایی بخشید»، شعار می‌داد «زنده باد آزادی دنیا! زنده باد آزادی ایران! زنده باد سوسیالیسم.»^{۴۱}

ناگفته نماند که کارنامه صدیقه دولت‌آبادی در دوره‌های بعد پیوندی با سوسیال دموکراسی ندارد. احتمالاً تمایل کوتاه‌مدت صدیقه دولت‌آبادی به سوسیال دموکراسی نتیجه مواضع ناسیونالیستی او و تأثیر مقطعی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است. در آن زمان چنین گرایشی مختص

دولت‌آبادی نبود؛ بسیاری از آزادیخواهان و میهن‌دوستان، «فرشته رحمت» را در شوروی جستجو می‌کردند و بلشویک را «خضر راه نجات» می‌دانستند.

انتشار مقاله «مجلس عالی بادگیر» با واکنش سپهدار تنکابنی نخست‌وزیر وقت مواجه شد. او در ۱۵ دی ۱۲۹۹ طی تلگرافی به سردار محتشم حاکم اصفهان دستور داد: «روزنامه زبان زنان بدون اجازه وزارت داخله و معارف، جدیداً در اصفهان عرض اندام کرده است و برخلاف سیاست دولت دُرَافشانی می‌کند. البته توقیف کرده اطلاع بدهید.»^{۴۲} در نتیجه زبان زنان توقیف شد.

اگر چه توقیف زبان زنان غیرقانونی بود، اما اقدامات صدیقه دولت‌آبادی برای رفع آن به نتیجه‌ای نرسید. او که از دادخواهی نزد مراجع قانونی ناامید شده بود، در جمادی الاول ۱۳۳۹ هـ.ق/ فوریه ۱۹۲۱ م با انتشار یک «متحدالمآل» ضمن توضیح دلایل غیرقانونی بودن توقیف زبان زنان و تلاش‌هایش برای رفع آن، اعلام کرد: «... می‌دانم اگر در مملکت یک بی‌حسابی و تعدی به یکی وارد شود باید به مقامات دولتی شکایت کرد؛ ولی اکنون نمی‌دانم به کجا و به کی داد ببرم! گناه زبان زنان به جز حق‌نویسی و داد وطن‌پرستی چه بوده است؟...»

کشفیات

یادداشت‌ها:

۱. نامه ۲۶ اسد [مرداد] ۱۳۰۰ دولت‌آبادی به وزارت معارف، در: اسناد مطبوعات ایران (۱۳۳۰-۱۲۸۶ هـ.ش)، ج ۱، به کوشش کاوه بیات، مسعود کوهستانی‌نژاد، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ص ۵۸۴؛ نامه ۹ جوزا [خرداد] ۱۳۰۰ وزارت معارف به اداره معارف اصفهان، در: همان منبع، ص ۵۸۲.
۲. به نقل از: صدیقه دولت‌آبادی، «تاریخ طلوع زبان زنان و تعطیل بیست ساله آن»، زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۳، شماره ۱، آذر ماه ۱۳۲۱، ص ۳.
۳. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۹ (۲۶)، ۳ رمضان ۱۳۳۸.
۴. روزنامه زبان زنان، س ۱، ش ۱۲، ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸.
۵. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: محمد حسین خسروپناه، هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، تهران، پیام امروز، ۱۳۸۱، صص ۱۳۰-۱۳۲.
۶. نامه جوزا [خرداد] ۱۳۰۰ وزارت معارف به اداره معارف اصفهان، در: اسناد مطبوعات ایران، ج ۱، ص ۵۸۲.
۷. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۲۴ (۴۱)، ۲۰ ذیحجه ۱۳۳۸.
۸. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۲۲ (۳۹)، ۶ ذیحجه ۱۳۳۸.
۹. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۲۴ (۴۱)، ۲۰ ذیحجه ۱۳۳۸.
۱۰. همانجا.
۱۱. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۳۵ (۵۱)، ۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۹.
۱۲. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۳۶ (۵۲)، ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۹.
۱۳. روزنامه زبان زنان، س ۲، ش ۱۵ (۳۲)، ۱۷ شوال ۱۳۳۸.

۱۴. همانجا.

۱۵. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۶ (۲۳)، ۱۲ شعبان ۱۳۳۸.

۱۶. در مورد چگونگی آشنایی صدیقه دولت‌آبادی با سوسیال دموکراسی اطلاعی نداریم. اما با توجه به اقامت حسین کی استوان در اصفهان، احتمال دارد که دولت‌آبادی از طریق او با این مسلک آشنا شده باشد. کی استوان نیز از طریق شعبه رشت حزب هنجاکیان به سوسیال دموکراسی جذب شد و جزوه‌های گریگوریکیان درباره سوسیال دموکراسی را از روسی به فارسی ترجمه کرد. یقیناً عنایتی به انقلاب نداشت و تحقق سوسیالیسم را در گرو آگاهی و مبارزات پارلمانی می‌دانست. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: محمدحسین خسرو پناه، «گریگوریکیان در فراز و نشیب سیاست ایران»، گفتگو، شماره ۳۴، مهر ۱۳۸۱.

۱۷. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۶ (۲۳)، ۱۲ شعبان ۱۳۳۸.

۱۸. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۷ (۲۴)، ۱۹ شعبان ۱۳۳۸.

۱۹. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲۱ (۳۷)، ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸.

۲۰. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۱۱ (۲۸)، ۱۷ رمضان ۱۳۳۸.

۲۱. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲ (۱۹)، ۱۳ رجب ۱۳۳۸.

۲۲. همانجا.

۲۳. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲ (۲۸)، ۱۷ رمضان ۱۳۳۸.

۲۴. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲ (۱۹)، ۱۳ رجب ۱۳۳۸. (تأکید در متن اصلی است)

۲۵. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲۰ (۳۷)، ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۳۸.

۲۶. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۳ (۲۰)، ۲۰ رجب ۱۳۳۹.

۲۷. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲۴ (۴۱)، ۲۰ ذیحجه ۱۳۳۸.

۲۸. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: روزنامه *زنان*، س ۲، ش ۲۳ (۴۰)، ۱۳ ذیحجه ۱۳۳۸.

۲۹. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۲۲ (۳۹)، ۶ ذیحجه ۱۳۳۸.

۳۰. همانجا.

۳۱. همانجا.

۳۲. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۴۹، ۱۷ صفر ۱۳۳۹.

۳۳. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۵۳، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۹.

۳۴. همانجا.

۳۵. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۳۱ (۴۷)، ۳ صفر ۱۳۳۹.

۳۶. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۳۶ (۵۲)، ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۹.

۳۷. سخنرانی رادیویی صدیقه دولت‌آبادی در موضوع خرید اوراق قرضه ملی، در: صدیقه دولت‌آبادی: نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، ج ۲، ویراستاران مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، نگرش و نگارش زن، ۱۳۷۷، ص ۳۰۸.

۳۸. روزنامه *اختر مسعود*، س ۱، ش ۴۳، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹، روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۵۵، ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹.

۳۹. *اختر مسعود*، س ۱، ش ۴۳، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹.

۴۰. روزنامه‌های *زنان*، س ۲، ش ۵۵، ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹.

۴۱. همانجا.

۴۲. به نقل از: نامه صدیقه دولت‌آبادی به وزارت معارف، ۲۶ اسد [مرداد] ۱۳۰۰، در: *اسناد مطبوعات*، ج ۱، ص ۵۸۴.

